

# مورخ ۲۰ یا ۲۱ نوامبر ۱۹۱۱ در منزل مبارک در پاریس: درباره سرور و ترقی حقیقی که منوط به روحانیت است

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



ORIGINAL



AUDIO

مورخ ۲۰ یا ۲۱ نوامبر ۱۹۱۱ در منزل مبارک در

پاریس:

درباره سرور و ترقی حقیقی که منوط به روحانیت  
است<sup>۱</sup>

(خطابات جلد اول، ص. ۱۹۲-۱۹۷)

هو الله

درندگی سزاوار حیوانات وحشیه است. سزاوار انسان الفت و محبت است. خدا جمیع انبیا را فرستاده که الفت و محبت در بین قلوب اندازند. کتب سماویه به جهت الفت بین قلوب نازل شده. انبیا و اولیای الهی جان خود را فدا کردند تا در قلوب بشر اتحاد و اتفاق حاصل شود. ولکن واسفا که هنوز بشره خونخواری مشغولند. چون نظر به تاریخ نمائیم می بینیم چه در قرون اولی و چه در قرون وسطی و چه در قرون اخیره همیشه این خاک سیاه به خون بشر رنگین شده، بشرمانند گرگان درنده یکدیگر را پاره پاره کرده اند. با اینکه حالا به این عصر نورانی رسیده عصر مدنیت است عصر ترقیات مادیه است عقول ترقی کرده است، احساسات انسانی زیاد شده، با وجود این هر روز خونریزیست. ملاحظه کنید که در طرابلس چه می شود، این بیچارگان در چه بلائی افتاده اند. ایتالیا مملکت وسیع خویش را گذاشته، پاپی اعراب بیچاره در صحرای بی آب و علف شده است. چقدر جوانان از دو طرف کشته می شود چه قدر خانمان ها خراب می شود، چه قدر مادرها بی پسر می شوند چه قدر اطفال بی پدر می گردند، فوج یتیمان موج می زند. چه بسیار نهال ها که در بدایت نشو و نما ریشه کن

<sup>۱</sup> نطق مبارک ۲۹ ذی قعدة ۱۳۲۹ در منزل مبارک - پاریس ۲۰ نوامبر ۱۹۱۱

شدند، چه بسیار مرغان خوش آواز به آهنگ نیامده خاموش گشتند. و نتیجه ای نیست جز حرص و طمع.

پس از این واضح می شود که ترقی مادی سبب تحسین اخلاق نمی شود ترقیات مادی تعدیل اخلاق نمی کند. در ازمنه سابقه که چنین ترقیات مادی نبود، به این شدت هم خونریزی نبود، توپ کروپ نبود، تفنگ موزرن نبود، مترالیوز دینامیت نبود، مواد جهنمیه نبود، کشتیهای زره پوش کشتیهای توریت نبود. حالا که مدنیت مادی ترقی کرده این آلات آفات بنیان بشر نیز ترقی کرده. حال از این مواد جهنمیه در زیر عموم اروپا میهای التهابست، زیرا از مواد التهابیه پر است. خدا نکند آتش بگیرد، اگر آتش بگیرد کره ارض زیر و زیر می شود. خلاصه مقصد اینکه واضح و مشهود است که ترقیات مادی سبب آسایش عالم انسانی و ترقی عالم اخلاق نیست، بلکه اگر منضم با حساسات روحانیه شود، آن وقت ترقی حاصل می شود. اگر تعالیم الهی انتشار یابد و وصایای انبیا تأثیر کند و نصایح الهی قلوب را روشن نماید، نفوس را احساسات روحانیه حاصل گردد. چون این ترقی مادی منضم بترقی روحانی شود، نتیجه حاصل می شود. زیرا تعالیم الهی مانند روح است و ترقیات مادی مانند جسد. جسد به روح زنده شود و الا مرده است. امیدواریم به عون و عنایت الهیه که روحانیت انبیا در خلق تأثیر کند تا عالم اخلاق به این نورانیت روشن شود در قلوب احساسات روحانیه حاصل گردد، تا بدانند که خداوند عادلست، لابد جزای هر عملی را می دهد. خداوند از ظلم نمی گذرد، البته عادلست.

هر چند اقوام مادی می کوشند، زحمت می کشند، باز در تعب و مشقتند و دائماً در غموم و هموم، زیرا سرور قلب انسان به محبت الله است بشارت روح انسان به معرفه الله است. اگر قلب انسان به خدا تعلق نیابد به چه چیز خوش گردد؟ اگر امید به خدا نداشته باشد به چه چیز این حیات دو روزه دنیا دل بندد و حال آنکه می داند چند روز است محدود است و منتهی می شود؟ پس باید امید انسان به خدا باشد. زیرا فضل او بی منتهاست، الطاف او قدیم است، مواهب او عظیم است، خورشید او همیشه می درخشد ابر رحمت او همیشه می بارد نسیم عنایت او همیشه می وزد. آیا سزاوار است از چنین خدائی غافل باشیم و اسیر طبیعت شویم، بنده طبیعت شویم و حال آنکه مواهبی بما داده که حاکم بر طبیعت هستیم؟ جمیع کائنات اسیر طبیعت است، مگر انسان. مثلاً آفتاب به این بزرگی محکوم طبیعت است، ابداً اراده ندارد، از مدارش سرموئی تجاوز نمی تواند بلکه اسیر قانون طبیعت است. این کره ارض اسیر طبیعت است، ابداً از قانون طبیعت تجاوز نمی تواند. اما خدا به ما اراده داده که به این خرق قانون طبیعت می کنیم، حکم بر طبیعت می کنیم، قوانین طبیعت را می شکنیم. به جهت اینکه به مقتضای طبیعت انسان ذی روح خاکبست، اما در هوا پرواز میکند، در دریا می تازد، مانند ابر در این فضای

وسیع سیر می کند، قوه برقیه عاصیه را حبس می نماید، صوت آزاد را مقید می کند. جمیع این ها مخالف قانون طبیعت است، شمشیر از دست طبیعت گرفته، بر فرق طبیعت می زند، خرق طبیعت می نماید. خدا چنین قوه ئی به انسان داده با وجود این جائز است اسیر طبیعت باشد، بنده طبیعت شود طبیعت پرستد و بگوید طبیعت خداست و حال آنکه شمشیر بر فرقش می زند قواعد عمومی طبیعت را بهم میزند؟ پس بدانید خدا چه مواهبی بانسان داده که طبیعت از آن محرومست. به ما شعور و اراده داده، طبیعت از آن محرومست عقل و اراده داده، طبیعت از آن محرومست. ما حاکم بر طبیعت هستیم، خدا چنین خواسته.

